

گفتگو با جواد بختیاری، خوشنویس معاصر

خوشنویسی، هنری است خالص

● فرمهر منجزی

توانایی بالقوه‌ای در وجودش باشد که بتواند دیدش را فراتر کند و آنچه را در مسیرش بوده بازنگری کرده و آن را به شکل دیگری عرضه دارد. و این کار را هر کسی نمی‌تواند انجام دهد و نمی‌توان حکم قطعی داد که حتماً یک فرد ماهر و استاد می‌تواند هنرمند خلقی هم باشد. برای مثال، رامبراند آثاری خلق کرده است، افرادی هم کارهای او را کپی کرده‌اند و بعضیها حتی به مراتب بهتر از او کار را انجام داده‌اند، ولی این کارها در تاریخ فقط به اسم «رامبراند» ثبت شده‌اند، چون رامبراند بوده که این آثار را «خلق» کرده. به کسانی که کار رامبراند را کپی کرده‌اند هنرمند می‌گویند ولی نه هنرمند خلقی. خوب، رسیدن به مهارت نیاز به تمرین و تکرار دارد. و هر چیز را زیاد دیدید و به آن عادت کردید دیگر اصلاً آنرا نمی‌بینید. وقتی هنری در جامعه به صورت یکنواخت عرضه شود تاثیرش در مردم کمتر می‌شود و قاعدتاً وظیفه هنرمند اینست که روندی را در پیش بگیرد که نگرشی نو داشته باشد. با وجود این که خوشنویسی ارزشهای بیکران دارد اگر ما همیشه یک نوع خط را به جامعه عرضه کنیم بعد از مدتی نه خود ما ارضاء می‌شویم و نه جاذبه و علاقه‌ای برای افراد دارد. وجود این عامل، یک طرف قضیه است و طرف دیگر خودجوشی و باطن خلق هنرمند است که باید چاشنی کار باشد تا بتوان کار جدیدی عرضه کرد. کار جدید نه به این مفهوم که هر کاری مثل کار قبلی نباشد، کاری نو و هنرمندانه محسوب شود، بلکه کاری باشد که عناصر تشکیل دهنده فرهنگ خود را بشناسد، اصل کار را بفهمد و خلاقیت خود را با آموزش صحیح تقویت کند. بنشیند اتود بزند و کار کند تا به یک راه جدید و کشف یک پدیده جدید برسد. کار اصیل باشد یعنی از عناصر اصیل و سنتی شکل گرفته باشد، هویت و زیبایی داشته باشد. این نوع کارها در مردم تأثیر می‌گذارد و این کارها تا مدتها جامعه را ارضاء کرده و ذهنها را به خود مشغول می‌کنند. با این منطق من فکر می‌کردم علاوه بر نیاز اجتماعی، این نیاز شخصی خودم هم هست که کار جدید و متنوعی عرضه کنم. و این طبیعی است که تنوع طلبی در ذات بشر است. خوب، من نقاشی خوانده بودم و با رنگ آشنایی داشتم. مطالعات مختصری هم درباره سبکهای هنری داشتم. به هر حال این مجموعه زمینه‌ای شد که بتوانم به خودم جرأت بدهم و

هوایی رسیده، به تناسباتی رسیده که می‌تواند سبک دلخواهش را اجرا کند. معمولاً بین ذهن و دست فاصله است. ذهن چیزی بیشتر از دست می‌بیند و خوشنویس هم همه سعی اش بر اینست که در حقیقت دستش را به ذهنش برساند. یعنی هدف غایی، اجرای آن چیزی است که در ذهنش می‌گذرد. و مسلماً هر چه بیشتر تمرین کند توانایی بیشتری برای پیاده کردن آنچه در ذهنش وجود دارد به دست خواهد آورد. من هم سالها زحمت کشیدم تا بتوانم به اصطلاح این فاصله دست و چشم را کمتر کنم. البته من دلبستگی عمیقی به خط نستعلیق داشتم و هنوز هم آن صفای درونی خط نستعلیق بر من اثر می‌گذارد.

خوب، مسلم است کسی که می‌خواهد کار خوشنویسی انجام دهد باید یک سری آداب و قواعد را رعایت کند، که این قواعد شامل اجرای تناسبات، ضعف و قوتها، اصول اولیه و... است. و با به دست آوردن توانایی در زمینه اجرا و رسیدن به مهارت کامل می‌تواند این توانایی را داشته باشد که کارهای قبلی را تکرار کند. و آنقدر این توانایی بالا برود که او را استاد و ماهر قلمداد کنند و بگویند این هنرمند توانسته چیزهایی را که از گذشته به ما به ارث رسیده به طور کامل اجرا و تکرار کند.

□ در اینجا این سؤال پیش می‌آید که جای

خلاقیت کجاست؟ آیا خوشنویس نباید در

کارش خلاقیتی داشته باشد؟

■ این یک مرحله کار است که در تمام هنرها وجود دارد. مثلاً در زمینه موسیقی، یک موسیقیدان قبل از اینکه آهنگساز شود یک نوازنده ماهر است. می‌توان گفت: این یک اصل است که یک هنرمند خلاق قبل از اینکه «خلاق» باشد باید در کار هنری اش به خوبی مهارت داشته باشد و مهارت هم جز با تمرین و تکرار دست نمی‌آید. دست یافتن به مهارت، یک روی سکه است. و روی دیگر آن رسیدن به مرحله خلاقیت است لازمه رسیدن به این مرحله داشتن جوهر و قریحه ذاتی است. یعنی هنرمند باید در توانش باشد که چیزهای جدیدی به وجود بیاورد. ترکیبها و تنظیمها و همبستگیهای بین اجزا به وجود بیاورد که قبلاً وجود نداشته. هنرمندی می‌تواند این کار را انجام بدهد که اولاً از دل آن تونل عمیق و پرپیچ و خم مهارت گذشته باشد و هنرش با او عجین و آمیخته شده باشد و ثانیاً

□ جواد بختیاری خوشنویس معاصر با مجموعه آثاری چون طربنامه عشق، سخن عشق، گلستانم آرزوست، و... هنرمندی فعال و پرکار در زمینه خط نستعلیق و خط نگاره است او به سال ۱۳۳۵ در بروجرد متولد شده و در خانواده‌ای هنرمند و هنردوست پرورش یافته است و همین امر عامل مهمی برای رشد فعالیتهای او در زمینه‌های گوناگون هنری بوده است. او در پاسخ به اولین سؤال ما که چطور شد به هنر خوشنویسی روی آوردید می‌گوید:

■ راستش این سؤال سخت است و پاسخگوی به آن هم مفصل. من از سنین پایین به طور جدی و با علاقه روی نقاشی کار می‌کردم. خانواده ام اهل خوشنویسی و نقاشی بودند و خوب، طبیعی است که من هم چون در آن خانواده بودم مختصری با خوشنویسی آشنا می‌شدم، ولی نه به عنوان یک کار جدی، بلکه به عنوان کار درجه دو و سه. بعد هم که وارد دانشکده و مشغول تحصیل در رشته الکترونیک شدم، به خاطر علاقه بیش از حد به نقاشی در نیمه راه کار را رها کردم و وارد دانشکده هنر شدم تا در رشته مورد علاقه‌ام تحصیل کنم.

□ مشخصاً در مورد کار خوشنویسی تان

بگویید.

■ خوشبختانه من از ابتدا آگاهانه به سوی خط و خوشنویسی رفتم و چون در زمینه هنر شرق و آستره مطالعاتی داشتم در نتیجه خیلی سریعتر توانستم در این هنر پیش بروم. و به همین دلیل هم خط نستعلیق را سرلوحه کارم قرار دادم و به صورت جدی به آن پرداختم. البته در کنار آن خط ثلث و شکسته را هم به طور محدود کار می‌کنم.

از ابتدای کار سعی ام بر این بود که درست بنویسم و دستم قوی باشد و بتوانم به حد اعلای آنچه می‌خواهم برسم و خط دلخواهم را اجرا کنم.

□ خط دلخواهتان یا آنچه سرمشق‌تان بود؟

■ خط دلخواه؟ مثلاً فرض کنید من از شیوه‌ای خوشم می‌آید، آن شیوه می‌شود خط دلخواه و مورد علاقه من. یا مثلاً کسی حس می‌کند به یک حال و

□ تا زمینه تحقیق و کار فراهم نشود نمی‌توان انتظار داشت جوانان ما علاقه‌مند به کارهای هنری شوند.

□ متأسفانه فرهنگ نقد هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است.

□ در بین هنرها، هنری بیشتر ارزش دارد و موثرتر است که از درون فرهنگ خودی جویشده باشد.

□ خط ذاتاً يك هنر ناب است، بخصوص خط نستعلیق.

□ در هنر خوشنویسی از عناصر سنتی و قدیمی باید استفاده کرد تا در عرصه جهانی هم هویت خود را داشته باشد.

□ نستعلیق جلوه ناب هنر آبیستره است.

به دنبال تجربه تلفیق خط و رنگ بروم. بعد از عرضه کار در نمایشگاهها توانستم از نظرها و پیشنهادهای ارشاد کننده دیگران استفاده کرده و به طور جدی این کار را دنبال کنم.

□ آیا فرضاً به عنوان يك ابتکار و طرح جدید، نوع نوشتن حروف رانمی‌توان تغییر داد.

■ اصلاً لزومی به تغییر ندارد. بعضیها فکر می‌کنند اگر بخواهند خط را متحول کنند مثلاً باید شکل نوشتن «ن» را تغییر دهند...

□ نه این که شکل «ن» را عوض کنیم. منظورم این است که وقتی همه اندازه‌ها از قبل مشخص و به اصطلاح استاندارد شده، چطور می‌توان تحولی به وجود آورد؟

■ این سوال جالب است. ما لزوماً نباید خود خط را تغییر دهیم چون خط ذاتاً يك هنر ناب است، بخصوص خط نستعلیق.

نستعلیق جلوه ناب هنر آبیستره است. یعنی از این زیباتر نمی‌توان خطی را استرلیزه کرد. و به آن فرم و تناسب داد. حال ممکن است لازم باشد ما تحقیقاتی در راه بالایش بهتر این خط انجام بدهیم ولی خود خط زیبایی محض است. یعنی از نظر شکل ترکیب اجزاء کلمات در اوج زیبایی است. شاید بتوان آن را زیباتر کرد ولی صرفاً به خاطر اینکه تغییری در آن ایجاد کنیم، نباید در آن دست ببریم، ولی می‌توان در پیوندها و ترکیبها تغییراتی انجام داد. یعنی مثلاً بیاییم دینامیسیم نهفته در خط را بشناسیم و اتصالهای مختلف کلمه‌ها را با هم درک کنیم. وقتی وارد این وادی شویم با بی‌نهایت ترکیب رویه رومی شویم. در اینجا اصلاً با رنگ کاری نداریم. کلمه‌های جدید می‌توانند با هم بی‌نهایت ترکیب جدید به وجود بیاورند. به نظر من اگر در کنار این بی‌نهایت، بی‌نهایتی مثل رنگ و حجم را هم قرار دهیم. آنقدر دنیای آن وسیع می‌شود که به تصور هم نمی‌آید. ولی به دلیل اینکه ما پیوند دادن اینها را به طور آکادمیک و سیستماتیک یاد نگرفته‌ایم با مشکل رویه رومی شویم. و این مشکل هم متعلق به همه هنرهای ماست، مثلاً امروزه همه جا با این پرسش مواجه هستیم که آیا خوشنویسی هنر است؟ اشکال در اینجا است که ما هنر را با مسایل روز پیوند می‌دهیم. مثلاً چون در این پنجاه، شصت سال اخیر نقاشی ما رکود داشته آیا درست است که بگوییم نقاشی هنرنیست؟ در صورتی که ما در دوره صفوی، سلطان محمد را داشتیم و بعد از او نقاشانی مثل میرزا علی و پهلادار داریم که نوابع تاریخ نقاشی دنیا هستند ولی بعد از سلطان محمد کسی را نداریم. يك چیز عربی‌ای از طرف کمال الملک به ایران وارد شد بعد هم که دیگر نقاشی ما در وضع نامناسبی سیر کرد. اگر به تاریخ

پنجاه، شصت سال اخیر نگاه کنیم پس باید بگوییم نقاشی هنر نیست در حالی که ذات نقاشی هنر است. اگر بخواهیم خوشنویسی را بررسی کنیم می‌بینیم در کشور ما در مقایسه با هنرهای دیگر در رده بالایی قرار دارد.

ولی در جامعه ما متأسفانه برای هیچ هنری سیستم آموزشی مدون کامل وجود ندارد، دانشکده‌های ما به طور مستقل هنر تمام عیاری عرضه نمی‌دهند. ارتباط بین هنرها آموزش داده نمی‌شود. هنر در جامعه ما دچار رکود است. مثلاً انتظار داریم موسیقی ما متحول شود ولی تقریباً هیچ تلاشی در این زمینه انجام نمی‌دهیم. سعی نکرده‌ایم برای آشنایی هنرمندان با موسیقی کلاسیک و موسیقی‌های ملل مختلف امکاناتی فراهم آوریم. زمینه‌های رشد خلاقیت هنرمندان را فراهم نیاورده‌ایم. در زمینه نقاشی سیستم آموزشی ما خیلی ضعیف است. و با این وضع نباید توقع بروز خلاقیت داشته باشیم. در زمینه خوشنویسی هم انجمن خوشنویسان برای اشاعه و توسعه هنر خوشنویسی فعالیت می‌کند. ولی خوب، سرویس دهی این انجمن هم در مقایسه با علاقه‌مندان و متقاضیان بسیار محدود است.

هنرمند خوشنویس باید با نقاشی و گرافیک و موسیقی و ادبیات آشنا شود. ابتدا باید زمینه‌ها را فراهم کنیم بعد توقع کار تازه و نو داشته باشیم. ما به ندرت افرادی را داشته‌ایم که خودشان زحمت کشیده و کار کرده‌اند یا شانس آورده‌اند و در زمان وجود چند استاد گرانقدر زندگی کرده‌اند تا به هر حال به طریقی توانسته‌اند کار تازه‌ای ارائه داده و ممتاز شوند، ولی این امر در جامعه ما به صورت عام وجود نداشته است. یعنی دانشکده‌های ما سرویس عمومی نمی‌دهند. هر هنری در این جامعه مجزا و منفرد است. و به این دلیل است که ما در عمل با محدودیت مواجه هستیم.

خود من در این چند ساله کوشش کردم دانسته‌هایی را که تاکنون پیدا کرده‌ام به هم پیوند دهم ولی چون زمینه فعالیت در جامعه ما محدود است من هم در يك محدوده خاص کار می‌کنم.

اگر فرضاً با يك نیروی وسیع - از نظر کمی - کار آموزش در جامعه را شروع کنند طبیعتاً تبدیل به يك تحول کیفی می‌شود. مخصوصاً در زمینه خط و خوشنویسی حتماً يك مرحله جدیدتری خواهیم داشت. شاید من به عنوان يك حلقه کوچک از این زنجیره بتوانم مؤثر باشم ولی مشکل، مشکل عمومی است. باید در پی راهی باشیم برای آموزش عمومی و ایجاد زمینه برای بروز خلاقیتها و بالندگیها.

□ شما در جایی از نسبتهای طلایی در خط نستعلیق صحبت کرده‌اید ممکن است توضیح دهید این نسبتها چه هستند؟

■ عرض به حضورتان من در سالهای ۶۲-۶۳ راجع به هنر آبیستره مطالعاتی داشتم. البته ارتباطی به هنر خوشنویسی نداشت. بیشتر راجع به هنر آبیستره در غرب بحث می‌کردم که ریشه‌اش چه بوده است، مخصوصاً برخورد روی کارهای کاندینسکی و کتابهایی که در زمینه نقاشی بود. مقصود این که خوب، این مساله ناخودآگاه بروی کار من که آموزش خوشنویسی بود اثر گذاشت. و در این ضمن خط را با نسبت ۲ به ۱ توضیح می‌دادم که متوجه شدم با این شیوه هنرجو بهتر می‌تواند نسبتهای کلمه‌ها را درک کند. و در همان مقطع به طور تصادفی مطالعاتم راجع به نسبت طلایی و هنر آبیستره با روشی که آموزش می‌دادم پیوند پیدا کرد. بدون این که بخواهم نسبت طلایی را به خوشنویسی ربط بدهم به صورت جدی در آن زمینه مطالعه می‌کردم که تصادفاً این دو در يك نقطه با هم گره خوردند. متوجه شدم نسبت ۲ به ۱ که به دایره می‌دهم تقریباً همان رابطه ۱/۶۱۸ به ۱ است که در اساس نسبت وجود دارد بعد از ادامه تحقیقاتم متوجه شدم اگر دقیقتر به نسبت ۲ به ۱ نگاه کنیم همان نسبت ۱/۶۱۸ به ۱ است که مثلاً در مستطیل طلایی و اعداد طلایی وجود دارد. و مثلاً در حرف «ن» عمق دایره و صعود و نزولش همه با هم نسبت طلایی دارند.

نسبت طلایی در هنر نقاشی سالهاست که مطرح شده در موسیقی ما اشاره‌های اندکی به آن شده است در معماری و برخی هنرهای دیگر هم همچنین. خوشبختانه آن تصادف باعث شد من این پیوند را در خط نستعلیق پیدا کنم.

□ شما در جایی گفته‌اید که خط نستعلیق ظرفیت جهانی شدن دارد چطور چنین چیزی ممکن است؟

■ با توجه به صحتی که در باره وجود نسبت طلایی در خط نستعلیق داشتیم و با توجه به اینکه در تمام دنیا مردمی که با هنر آشنا هستند با این نسبت هم آشنایی دارند بنابراین دیگران هم بدون این که با خط و زبان فارسی آشنایی داشته باشند می‌توانند از دیدن این هنر لذت ببرند. البته ممکن است اگر از آن شخص بپرسید از این تابلو چه می‌فهمی نتواند احساسش را بیان کند، همانطور که بعضی از ما از شنیدن موسیقی های ملل دیگر لذت می‌بریم. به غیر از نسبت طلایی عامل دیگری که توجه بیننده را جلب می‌کند جلوه ناب هنر آبیستره در خط نستعلیق است. بخصوص از اوایل قرن بیستم به این طرف هنر آبیستره، هنر اول اروپا و دنیا شد.

در اینجا می‌توان از کاندینسکی نام برد. او

خوشنویس با ادبیات بیشتر باشد موضوعهای بهتری را می‌تواند انتخاب کند. علاوه بر این هرچه اطلاعاتش بیشتر باشد تأثیر معنوی بیشتری بر ذوقیات او می‌گذارد. این مسأله در هنرهای دیگر هم صادق است. مثلاً در سینما و تئاتر هرچه افراد با ادبیات آشنایی بیشتری داشته باشند کارشان قویتر می‌شود. هرچه ارتباط با دیگر هنرها بیشتر باشد کار بهتر عرضه می‌شود. مثلاً می‌بینیم ویکتور هوگو یک نقاش برجسته بوده و حتماً تمام صحنه‌های اثر ادبی اش را قبل از خلق به تصویر می‌کشیده است.

□ شما کار نقاشی هم می‌کنید با توجه به این که خط اصول خاصی دارد و نقاشی به اصطلاح ذوقی تر است چگونه می‌توان این دو را باهم همراه کرد؟

■ نقاشی از دو عامل فرم و رنگ کمک می‌گیرد. از این بعد نقاشی در زمره هنرهای مکانی است. یعنی در مکان قابل تصور است. اگر عامل رنگ را از نقاشی گرفته و با عناصر تشکیل دهنده خط پیوند بدهیم خط را می‌توانیم بهتر جلوه گر کنیم و هیچ مشکلی هم پدید نمی‌آید.

مثلاً گاهی اوقات می‌بینیم شعر مورد نظر ما پیامی دارد که بسیار زیباست ولی خط به تنهایی در رساندن آن پیام خاص از قوت مورد نظر برخوردار نیست مثل خواننده‌ای که بدون همراهی ساز، آواز می‌خواند. ساز به کمک خواننده می‌آید تا آن اثر نهفته در شعر را بهتر بیان کند. خوشنویس هم می‌تواند از خواص موجود در رنگ استفاده کرده و حس مورد نظرش را به خواننده القا کند.

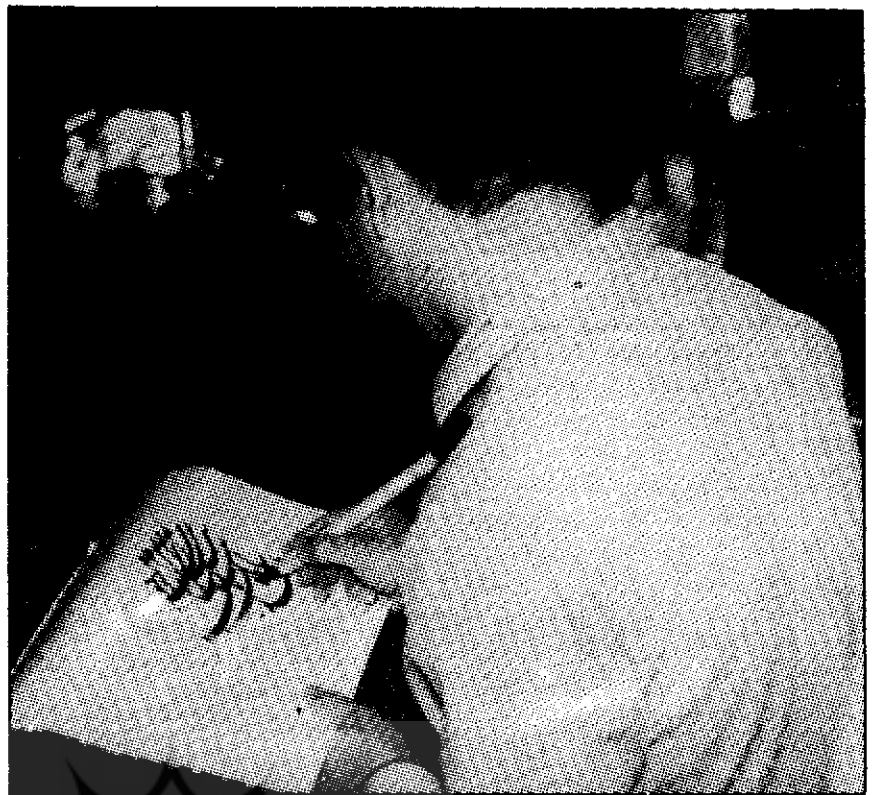
در هر کجا به تناسب از رنگ و ترکیب برای بهتر رساندن پیام می‌توان استفاده کرد. در واقع اینجا نمی‌توان گفت از نقاشی استفاده شده چون نقاشی با آناتومی و فرم همراه است. فقط یکی از اجزای تشکیل دهنده آن را که رنگ است به کار می‌گیریم. مثلاً فرض کنید این بیت را می‌خواهیم بنویسیم:

«موج زخود رفته‌ای تند خروشید و گفت

هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم»
در اینجا می‌توانیم از عناصر طبیعی استفاده کرده و موج را تفسیر کنیم. گاهی می‌بینیم که شکل هم می‌تواند کمک کند، پس برای القای بیشتر پیام از آن هم کمک می‌گیریم.

□ هنر خوشنویسی چه ویژگی‌های مشخصی دارد که در هنرهای دیگر نمی‌توان آن را دید؟

■ خوشنویسی هنری است که احتیاج به مهارت دارد و به راحتی نمی‌توان در آن به مدارج بالا رسید. برای رسیدن به مرحله استادی زحمت زیادی را باید متحمل شد. یک خطاط باید حافظه تصویری قوی داشته باشد تا بتواند به بینشی عمیق برسد. وجود این بینش عمیق است که می‌تواند در بیننده اثر مثبت داشته باشد. مثلاً من خودم وقتی خط میرزا غلامرضا اصفهانی را نگاه می‌کنم سمفونی چایکوفسکی برایم تداعی می‌شود. تعجب نکنید! حتی هیچجانی همای آن سمفونی در من به وجود می‌آورد. ولی قبل از هر چیز آدم باید دیدن کار یک استاد خوشنویس نسبت به او احساس احترام می‌کند. چون پشتوانه کار



خط و کلام در ایران با هم رشد پیدا کردند و این مسأله باعث شد این هنر قائم به ذات خودش رشد کند و هنر اصلی فرهنگ ایرانی و اسلامی باشد. و به همین دلیل هنرمندان خوشنویس ما موضوعهایی را انتخاب می‌کردند که با مسایل فرهنگی، اجتماعی و تربیتی در ارتباط بوده و با جملات ادبی و علمی را می‌نوشتند به طور طبیعی همیشه خوشنویسی با ادبیات پیوند و نزدیکی داشته است.

هرچه دامنه ادبیات وسیعتر شده برای خوشنویس انتخاب مشکل تر شده است. با نگاهی به تاریخ خوشنویسی متوجه می‌شویم که خوشنویسان همواره سعی داشته‌اند تا بهترین موضوعهای اخلاقی، انسانی، اجتماعی و مذهبی را انتخاب کنند. و رسالت خودشان را با وسواس بیشتری انجام می‌دادند. و این به صورت یک سنت درآمده و شما هیچگاه نمی‌بینید که خوشنویس موضوع بدی را برای نوشتن انتخاب کند. خوشنویسها معمولاً نفرتزین، گیراترین و مؤثرترین پیامها را انتخاب می‌کنند. من به عنوان کسی که به گونه‌ای با این مسایل پیوند داشتم کار خیلی سختی در پیش نداشتم. مثلاً شما از هرجای کتاب حافظ که بیتی انتخاب کنید بهترین و نفرتزین شعر را انتخاب کرده‌اید. ولی من همیشه سعی کرده‌ام در انتخاب خوب، خوب تر را انتخاب کنم بنابراین بیتهایی را انتخاب کرده‌ام که به دلم نشسته‌اند.

شعراي ما اشعار گرانسنگي دارند. خوشنویسی هم پیوندی بنیادی و عمیق با ادبیات و کلام دارد. همان پیوندی که موسیقی ایرانی با کلام دارد.

□ پس یک خوشنویس حتماً باید با ادبیات آشنا باشد؟

■ کلاً هنرها با یکدیگر در ارتباط هستند. سینما یک هنر ترکیبی است. تئاتر هم همینطور، خوشنویسی هم یک هنر ترکیبی است. این هنرها وابسته به ادبیات نیستند بلکه باهم عجین شده‌اند. مسلماً هرچه آشنایی

از سرمداران هنری بوده که هنر آستره را به دنبال داشته است ولی ما چهارصدسال پیش در خط میرعماد به این مسأله رسیده بودیم. کاندینسکی در اواخر عمرش به این نتیجه رسیده بود که ای کاش زودتر با خط نستعلیق آشنا شده بود چون او عقیده داشت آنچه به دنبالش بوده است در خط نستعلیق منظم شده و شکل یافته وجود دارد.

او به همه هنرمندهای آستره کار سفارش کرد که بروند خط نستعلیق یا خط کالیگرافی در شرق را بررسی کنند و نکته جالب دیگر اینکه پل گوگن نقاش کوبیست اروپایی عاشق خط بوده و در یکی از مصاحبه‌هایش گفته بود ایکاش من خط کالیگرافی شرق را یاد می‌گرفتم. غیر از اینکه در خط نستعلیق نسبت طلایی و هنر آستره هست و خارج از موضوعیت و شکل هندسی آن، تصور کنید اگر این خط با رنگ و حجم هم تلفیق شود آنوقت است که ظرفیت جهانی شدن دارد. و این به موضوعیت خط بر نمی‌گردد بلکه به شکل ماهوی خط نستعلیق مربوط است. این خطوط با بیننده حرف می‌زنند و ارتباط برقرار می‌کنند. بنابراین می‌توانند در سطح جهانی مطرح باشند.

مثلاً تصور کنید ما تابلو هنری اثر «موندریان» را به دیوار خانه‌مان آویزان کرده و از تماشای آن لذت می‌بریم شاید موضوعی هم نداشته باشد ولی تناسب بین رنگها و سطوحها ... شکل نهایی آن را دلپذیر می‌کند.

خط نستعلیق هم به همین ترتیب است و به واسطه تناسبهایی که در آن به کار رفته است برای بیننده دلپذیر و خوشایند است.

□ ارتباط خط را با ادبیات چگونه می‌بینید و چه نوع اشعاری را برای نوشتن انتخاب می‌کنید؟

■ خط، شکل مکتوب کلام است. و این دواز بنیان با یکدیگر پیوند پیدا کرده‌اند، و تقریباً می‌توان گفت

خوشنویسی زحمت است. خوشنویسی ما ویژگی ممتازی دارد و آنها هم این است که قائم به ذات است. من خودم کار نقاشی می‌کنم، وقتی جایی موضوعی به ذهنم می‌رسد و می‌خواهم درباره آن بیشتر بدانم به کتابهای دیگر مراجعه می‌کنم و دانسته‌هایم را بیشتر می‌کنم. نقاشی پشت سر خود تاریخی جهانی دارد. مثلاً نقاشی فرانسه، هلند، آلمان و... و با مطالعه آنها دانسته‌ها و پشتوانه نقاشی قوی‌تر می‌شود ولی در مورد خوشنویسی هرچه هست در همین محدوده خودمان است. هر مرتبه‌ای که داریم مختص خودمان است و نمی‌توانیم چیزی را از جای دیگری عاریه بگیریم. به همین دلیل است که می‌گوییم هنری خالص است. و هیچ پیرایه و عاریه‌ای ندارد. در اینجا این ایراد هم وارد است که داریم به یک ضریب تکرار بالا می‌رسیم.

خیلی تکراری کار می‌کنیم. واقعاً لازم است تحولی رخ دهد، البته این اشکال کلی جامعه هنری ماست، که به خوشنویسی هم وارد است. ولی خوشنویسی این امتیاز خاص را دارد که در هر مرتبه‌ای هست خودش است، خودش به تنهایی به این مرحله رسیده است.

رشد هنر خوشنویسی به خاطر جاذبه سنتی است که دارد. در خط نستعلیق نمی‌توان از کمپوزیسیون و مونتاژ هنرهای غربی استفاده کرد، در هنر خوشنویسی از عناصر سنتی و قدیمی باید استفاده کرد تا در عرصه جهانی هم هویت خود را داشته باشد. در بین هنرها، هنری بیشتر ارزش دارد و مؤثرتر است که از درون فرهنگ خودی جوشیده باشد و این امتیازی است که هنر خوشنویسی دارد. البته نه اینکه هنرهای دیگر ارزشی نداشته باشند بلکه منظورم این است که هنرهای دیگر بیشتر در معرض خطرات خارجی مثل مدرنیسم قرار گرفته‌اند. البته این حرف را نباید به این معنی دانست که در خوشنویسی تحول نبوده بلکه خوشنویسی بدون از بین بردن ارزشهای گذشته روبرو به تحول و دگرگونی می‌رود. باید سعی کنیم راههایی را بیابیم تا به کارهای متنوع تر و نوتری برسیم. مؤسسات مستقل هنری باید به وجود بیاید، جذب استادان و هنرمندان طراز اول باید صورت گیرد، و این کارها احتیاج به حمایت مالی دولت دارد، زمینه‌های ترویج آموزش هنر باید فراهم شود، در هر عصری که هنر رشد کرده اگر زمینه‌های این رشد را بررسی کنیم می‌بینیم زمینه آموزش بیشتر فراهم شده و گروههای فرهنگی فعالتر بوده‌اند. مثلاً در دوره ای داوینچی، میکل آنژ، رافائل، تی سین و... فعال بوده‌اند. در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه و هلند زمینه‌های رشد هنری فراهم بوده و سبکهای مختلف در این دوره به وجود آمده است. در ایران در عصری که سلطان محمدرشد کرده دوره ای بوده که از هنر نقاشی حمایت می‌شده است.

سلطان محمد افشار هنر شرق است. در دوره فعلی هم استاد فرشچیان را می‌توانیم مثال بزنیم. در هر حال عوامل متعددی دست به دست هم دادند تا زمینه رشد ایشان فراهم آمد و هنرش در دنیا مطرح شد. باز برمی‌گردم به صحبت درباره خوشنویسی، الان اعضا و استادان انجمن خوشنویسان در ترویج و توسعه این

هنر زحمت زیادی می‌کشند ولی باید از نظر مالی و موقعیت اجتماعی از آنان حمایت شود. امکانات آنها محدود است. البته نه تنها انجمن بلکه مؤسسه‌هایی هم که به کار آموزش خوشنویسی می‌پردازند باید حمایت شوند تا بتوانند توسعه پیدا کنند. در نتیجه این حمایتها هنر خوشنویسی رشد می‌کند. امکانات نمایشگاهی بیشتری باید برای عرضه کار خوشنویسان فراهم شود. باید انگیزه بیشتری برای هنرجویان پیدا شود تا بتوانند هنرشان را به جامعه عرضه کنند.

□ منظورتان این است که هنرها به جامعه شناسانده شوند؟

■ همینطور است. باید زمینه شناساندنشان فراهم شود. اگر ما تعداد سالنهای تئاتر را زیاد نکنیم نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم این هنر متحول شود. با داشتن دو یا سه سالن نمی‌توانیم انتظار پیشرفت این هنر را داشته باشیم. پشت بند وجود امکانات مالی مسأله تحقیق در زمینه هنر مربوطه مطرح می‌شود. تا زمینه تحقیق و کار فراهم نشود نمی‌توان انتظار داشت جوانان ما علاقه مند به کارهای هنری شوند. باید در زمینه تحقیقات مسایل هنری و فرهنگی سرمایه گذاری بیشتری در جامعه انجام شود. باید زمینه پرورش ذوق استعداد افراد مستعد فراهم شود.

□ خوب، اگر صحبت دیگری دارید باز هم بگویند.

■ حضورتان عرض کنم ما در کار هنری مان علاوه بر کمبود سرمایه گذاری و وجود زمینه‌های لازم چیز دیگری هم کم داریم که نقدگویی و نقدپذیری است. متأسفانه در جامعه ما فرهنگ نقد هنوز جایفتاده است. و ضرورت این امر وجود دارد که هم منتقدان و هم نقدشدگان آگاه تر و بی‌غرض تر باشند. هنرمندها می‌باید نقدپذیر باشند اگر این دو عامل باهم آشتی کنند به نقطه‌ای می‌رسند که ما به آن پذیرش فرهنگ نقدپذیری می‌گوییم. حتی با انتقادات فعلی هم ما هنرمندها می‌توانیم رشد بیشتری داشته باشیم. هر چند که متأسفانه در نقدهای فعلی جانب انصاف رعایت نمی‌شود.

متأسفانه نگرشها عمیق و تحلیلی نیست. نقدهای ما آغشته به مسایل و حب و بغضهای شخصی است. گاهی هم می‌بینیم هنرمندها در مقابل نقد منطقی عکس العمل منفی نشان می‌دهند. این از وظایف مطبوعات است که فرهنگ نقد را رشد و توسعه بدهند. حتی می‌توانند آموزش نقدنویسی داشته باشند و در انتخاب افرادی که نقد می‌کنند حساسیت بیشتری نشان دهند. هر نقد خوب و آگاهانه ای می‌تواند اعتبار و حیثیتی برای نشریه‌ای که آن را چاپ کرده به بار بیاورد. مسؤولین نشریات با مسأله نقد جدی تر و آگاهانه تر برخورد کنند. نکته ای که من دلم می‌خواهد در جامعه ما رشد پیدا کند اینست که نقدهای هنری با مسایل سیاسی آمیخته نشود.

در تمام تاریخ هنر هر جا نقد صحیح وجود داشته، هنر رشد کرده است. و در این راه نشریات، بخصوص نشریات هنری مانند ادبستان می‌توانند واقعاً مؤثر باشند.

□ متأسفانه در جامعه ما برای هیچ هنری سیستم آموزشی مدون وجود ندارد.

□ هنرمند خوشنویس باید با نقاشی و گرافیک و موسیقی و ادبیات آشنا شود.

□ خط، شکل مکتوب کلام است.

□ خوشنویسان ما در طول تاریخ همواره سعی داشته‌اند تا بهترین موضوعهای اخلاقی، انسانی، اجتماعی و مذهبی را انتخاب کنند.

□ خوشنویسی پیوندی بنیادی و عمیق با ادبیات و کلام دارد، همان پیوندی که موسیقی ایرانی با کلام دارد.

□ خوشنویسی ما ویژگی ممتازی دارد و آن اینست که قائم به ذات است.